

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایت صحیحہ حلبی است که مرحوم شیخ انصاری فرمودند دو اشکال بر این روایت وارد شده و هر دو اشکال را جواب دادند. بحث در اشکال دوم بود. اشکال دوم این است که این روایت حلبی با آنچه مشهور میان اصحاب است، مخالفت دارد.

مشهور بین اصحاب این است که تصدیق بایع در آنچه که می‌گوید، صحیح و معتبر است یعنی اگر بایع گفت این جنسی که در اینجا هست پنج کیلو است، ما می‌توانیم بایع را تصدیق کرده و معامله را طبق همان قول بایع انجام بدهیم، در حالی که در این روایت آمده که بایع به مشتری می‌گوید در عدل دیگر هم مثل این عدل است و آن را بدون کیل کردن ببر. امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: «لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِكَيْلٍ» و بعد در ادامه فرمود: «وَمَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمِيَتْ فِيهِ كَيْلًا فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً»^[۱].

پاسخ شیخ انصاری از اشکال دوم بر روایت حلبی

مرحوم شیخ بعد از اینکه این اشکال را بیان کردند، فرمودند این روایت منافات با قول مشهور ندارد، مشهور که می‌گویند تصدیق بایع درست است، در جایی است که بایع اخبار به کیل معین بدهد، اما در مورد این روایت بایع می‌گوید آن عدل هم مثل این عدل است و یک مقداری کم و زیاد است یعنی بایع می‌گوید آن هم اندازه‌اش نزدیک به این است.

مرحوم شیخ می‌فرماید شاهد این است که در روایت امام (علیه السلام) می‌فرماید چون این قولش جزاف است، لذا درست نیست، در حالی که آنچه مشهور فتوا می‌دهند، می‌گویند اگر بایع بگوید در این کیسه پنج کیلو برنج هست، این دیگر جزاف نیست. مرحوم شیخ با این استدلال (که امام (علیه السلام) فرمودند این جزاف است)، می‌فرماید این مورد روایت با آنچه مشهور می‌گویند دو تاسست و بین‌شان فرق وجود دارد.

اشکال محقق اصفهانی بر کلام شیخ انصاری

مرحوم اصفهانی بعد از اینکه کلام شیخ را رد می‌کند، می‌فرماید کلام مرحوم شیخ (که این بایع می‌گوید آن عدل هم همین است و ممکن است یک مقداری کم و زیاد باشد)، خلاف ظاهر روایت است؛ زیرا ظاهر روایت (این است که «فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخِرِ الَّذِي ابْتِغَتْ») ظهور در این دارد که اگر این ده کیلو است آن هم ده کیلو است و بایع اخبار به کیل و حد معین می‌دهد.

مرحوم اصفهانی یک «نعم يمكن الاستدلال» دارند و بعد از آن، یک «إلا أن يقال» مطرح می‌کنند و در ادامه این «إلا أن يقال» را نیز دفع می‌کنند یعنی یک نظری را می‌دهد و بعد آنچه می‌خواهد این نظر را خراب کند دفع می‌کند و در نتیجه همان «يمكن الاستدلال» را که اول مطرح می‌کنند تثبیت می‌شود.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید ما به این عبارت «وَمَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمَّيْتَهُ فِيهِ كَيْلًا» کاری نداشته باشیم! بلکه به ذیل روایت تمسک کنیم، ذیل روایت این است که «فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً»، بگوئیم همه‌ی ملاک در این ضابطه‌ای است که در ذیل روایت آمده یعنی شارع در ذیل روایت، یک ضابطه‌ای را ارائه می‌دهد و آن این است که بیع مجازفه‌ای باطل است. یک عنوان کلی بگوئیم که بیعی که در آن جزاف و مجازفه است، این بیع باطل است.

ایشان می‌فرماید اصلاً خود مسئله‌ی اعتبار کیل و اعتبار وزن برای این است که بیع مجازفه نشود یعنی باز خود آن هم موضوعیت خاصی ندارد. ایشان می‌فرماید اگر یک چیزی را به مقدار معین کیل نکنند یعنی یک چیزی همین جا جلوی ما هست و ما نمی‌دانیم که این چه قدر است و به مقدار معین کیش نکنیم («فَإِذَا كَانَ بَيْعٌ مَا لَمْ يَكُنْ بِعَنْوَانِ مَقْدَارٍ خَاصٍّ مُجَازَفَةٍ فَبَيْعٌ مَا لَمْ يَعْينْ لَهُ حَدٌّ أَصْلًا أَوَّلَى بِأَنْ يَكُونَ مُجَازَفَةً»)، اگر ما گفتیم ده کیلو می‌خواهیم، ولی اگر گفتیم این را به جای ده کیلو بردار و آن را نکشیدیم (یعنی حدی را معین کردیم، اما کیل نکردیم) مسلم مجازفه است.

محقق اصفهانی می‌فرماید در جایی که اصلاً چیزی را به عنوان حد ذکر نکنیم (مثلاً بگوئیم این را فروختیم به ده هزار تومان و حرفی از کیل نزنیم)، به طریق اولی مجازفه است. بیان اولویت این است که در جایی که حدّ معینی را شما بگوئید، اما این حدّ معین را در عالم خارج تطبیق نکنید (بگوئید من ده کیلو برنج می‌خواهم، ولی آن را کیل نکنید) این می‌شود مجازفه، در آنجایی که اصلاً حدّی را معین نکنید (بگوئید من این گونی برنج را فروختم به ده هزار تومان)، این به طریق اولی مجازفه است.

بنابراین محقق اصفهانی می‌فرماید ما کاری نداریم مورد روایت با فتوای مشهور مخالفت دارد یا ندارد، اما در این روایت یک ضابطه ارائه شده و مرحوم اصفهانی می‌خواهد از راه تفکیک حجّیت وارد شود یعنی یک اشکالی به مورد روایت وارد است که با فتوای مشهور سازگاری ندارد و آن اینکه در مورد روایت بایع گفته «فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخِرِ» و امام (علیه السلام) می‌فرماید این را قبول نکند، در حالی که فتوای مشهور این است که اگر بایع گفت این جنس ده کیلو است قبول کن. پس مورد روایت با فتوای مشهور سازگاری ندارد لکن چون در این روایت یک ضابطه‌ی کلی ارائه شده ما سراغ ضابطه کلی می‌رویم.

نکته قابل توجه این است که علت استدلال به روایت صحیح حلی آن است که آنچه مکیل عند العرف است، «لا يصح بيعه إلا بالكيل»، آنچه موزون است، «لا يصح بيعه إلا بالوزن»، می‌خواهیم این را اثبات کنیم. محقق اصفهانی در ادامه می‌فرماید ما یک اولویتی درست کرده و بگوئیم در مورد روایت، با اینکه حدّ خاص و معینی را اینجا مطرح کردند، اما امام (علیه السلام) می‌فرماید این هم (یعنی این شیء خارجی) مجازفه می‌شود یعنی بدون اینکه کیل کنیم بایع می‌گوید ده کیلو است، اگر بدون کیل شد مجازفه، در جایی که اصلاً کیل و حدی را معین نکنیم، به طریق اولی آنجا مجازفه است و مرحوم اصفهانی می‌فرماید ما مسئله را از همین راه تمام می‌کنیم.

دیدگاه مرحوم امام درباره روایت

قبل از بیان «إلا أن يقال» در کلام محقق اصفهانی، کلامی از مرحوم امام نقل کنیم که ایشان به همین ذیل روایت تمسک کرده و می‌فرماید: «إنّ المتفاهم عرفاً منه، أنّ ما هو تمام الموضوع في البطلان و عدم الصلوح، هو الجراف»^[2]؛ ما از این «فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً» استفاده می‌کنیم تمام الماک جزاف بودن است، اما دیگر مقاوله‌ی سابق دخالتی ندارد و همین بیع جزاف دخالت دارد. (که در آینده کلام مرحوم امام را مفصل‌تر بیان خواهیم کرد).

ادامه کلام محقق اصفهانی درباره روایت

مرحوم اصفهانی در ادامه به بیان «اللهم الا ان يقال» پرداخته و می‌فرماید یک چیز جلوی حرف ما را می‌گیرد و آن این است که روی معنای جزاف جمود کرده و بگوئیم «إِنَّ الْجَزَافَ تَطْبِيقُ مَا لَهُ حَدٌّ خَاصٌّ عَلَى شَيْءٍ بَدُونِ مَا يَشْخَصُهُ مِنْ آلَاتٍ تَعْيِينُ ذَلِكَ الْحَدِّ خَارِجًا بِمَجْرَدِ الْحَدْسِ وَ الْبِنَاءِ عَلَى أَنَّهُ ذَلِكَ الْحَدُّ»؛ جزاف یعنی در جایی که یک حدّ معینی را ما در نظر بگیریم و بعد بدون معیاری که بگوید این حد در این شیء خارجی وجود دارد، ما حدساً بگوئیم این حد در این وجود دارد.

به عنوان مثال؛ برای اینکه بگوئیم طول این اتاق 30 متر است چه نیاز است؟ ما باید متر بیاوریم و حساب کنیم ببینیم آیا طول اتاق 30 متر است یا نه؟ اما اگر همینطوری 30 متر را بر این طول منطبق کردم بدون آلت مشخصه‌ی این حد (که همین متر باشد) و همینطور گفتم 30 متر است، این جزاف است. جزاف در لغت متقوم به حدس است. می‌گویم مگر شما متر گذاشتید که می‌گوئید 30 متر است؟ می‌گوئید من حدس می‌زنم. تا پای حدس و تخمین پیش بیاید این می‌شود جزاف.

جزاف در جایی است که یک چیزی حدّ خاص دارد، بدون اینکه ما ملاک آن حد خاص را در نظر بگیریم بر آن شیء تطبیق می‌دهیم. در مسئله مکیل و موزون می‌گوئیم ده کیلو برنج؛ بعد بایع بدون اینکه گونی را کیل کند، می‌گوید حدس می‌زنم که ده کیلو باشد. می‌فرماید این جزاف است.

اشکال: محقق اصفهانی می‌فرماید: «وَأَمَّا مَا لَا حَدَّ لَهُ بِحَسَبِ الْقَرَارِ الْمَعَامِلِيِّ، بَلْ بَيْعُ هَذَا الْجِنْسِ الْمَشَاهِدِ بِكَذَا، فَلَيْسَ فِيهِ تَطْبِيقٌ عَلَى أَمْرِ مَفْرُوضِ التَّقْدِيرِ حَتَّى يَكُونَ جَزَافًا»؛ می‌فرماید یک چیزی که حد معین نداشته باشد مثل اینکه یک گونی را فقط نگاه می‌کنم و می‌گویم همین که من نگاه می‌کنم این را خریدم، دیگر به حسب قرار معاملی نمی‌گویم ده کیلو، پانزده کیلو، می‌فرماید این دیگر جزاف نیست، بلکه صدق جزاف نمی‌شود.

بنابراین، محقق اصفهانی در «الَا أَنْ يُقَالَ» دقتی در معنای جزاف کرده و می‌گوید جزاف آنجایی است که پای حدّ معینی در میان باشد و بگویی ده کیلو یا بیست کیلو، اما این حد را تطبیق کنی بر یک شیء خارجی ولی به ملاک حدس. می‌گویی حدس می‌زنم این ده کیلو باشد این می‌شود جزاف، اما اگر یک گونی برنج اینجاست و من حرف پنج کیلو و ده کیلو نمی‌زنم و فقط مشاهده کرده و می‌گویم این را به شما فروختم (همین که نگاه می‌کنیم یعنی فروختم) یا مثل اینکه کسی بگوید این زمین از اینجا تا آن نقطه، نمی‌گوید ده هکتار، پنج هکتار، همین قدر که چشمت می‌بیند را به شما فروختم، می‌فرماید این صدق جزاف نمی‌کند.

در نتیجه اگر یک چیزی مکیل است، شما حدّ و کیل معین کردید، اما این کیل را با حدس و گمان بر امر خارجی تطبیق کردید، روایت می‌گوید: «هَذَا جَزَافٌ وَ بَاطِلٌ»، اما همین گونی برنج را اگر مورد معامله قرار دادی، ولی حد معین نکردی و گفתי من این را می‌فروشم، هیچ حدس و تخمینی که این چقدر است نیست (ولو به حسب ذاتش هم مکیل است)، بر این دیگر صدق جزاف نمی‌کند و باید این معامله صحیح باشد.

خلاصه آنکه؛ محقق اصفهانی با تمسک به «فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً» و مسئله‌ی اولویت، فرمود اگر یک چیزی مکیل است، ولی حد هم معین نکنید، به طریق اولی جزاف است. قائل در «إِلَّا أَنْ يُقَالَ» می‌گوید این لغت است و در لغت نمی‌شود اولویت درست کرد، بلکه باید سراغ لغت رفت. لغت می‌گوید جزاف در جایی است که پای حدس در کار باشد و مقوم جزاف حدس است. حدس کجا معنا دارد؟ در جایی که پای حد در میان باشد یعنی بگوئیم ده کیلو، بعد بگوئیم حدس می‌زنم این گونی ده کیلو است، دیگر این را کیل نکنم که بفهمم ده کیلو است.

قائل می‌گوید در معنا و موضوع له جزاف حدس وجود دارد، حدس کجا معنا دارد؟ جایی که حد موجود باشد، بگویم این ده

کیلو بر این صدق می‌کند، یا بگوئیم حدس می‌زنم این دیوار طولش سی متر است، ولی جایی که اصلاً حدی را معین نمی‌کنم، می‌گویم این گونی که می‌بینی را فروختم نمی‌گویم ده یا بیست کیلو، اینجا دیگر جزاف نیست؛ چون حدی در کار نیست و حدسی برای تطبیق آن حد بر این مورد خارجی در کار نیست، این را مرحوم اصفهانی به عنوان «إلا أن يقال» بیان کرده و بعد می‌فرماید: «یمكن دفعه».

پاسخ: محقق اصفهانی می‌فرماید یک راه وجود دارد که این را دفع کنیم به این بیان که بگوئیم این شیء، خودش یک حدّ عرفی دارد مثلاً می‌گوئیم حد عرفی مکیل این است که بگوئیم پنج یا ده کیلو است، اگر آمدم از این حد عرفی الغاء کردیم، الغاء از حد عرفی جزاف می‌شود. مثلاً این طعام مکیل است، حال که این طعام مکیل است، بگوئیم این حدّ عرفی دارد. اگر این حدّ عرفی را اصلاً ذکر نکردیم و نگفتیم ده کیلو (یعنی جایی که یک چیزی عرفاً حد دارد، اگر حد آن را بیان نکنید)، این هم عنوان جزاف را دارد.

ایشان می‌فرماید همان‌گونه که الغاء حد در مقام تطبیق جزاف است (گفتید ده کیلو، ولی در مقام تطبیق کیل نکردید و گفتید جزاف است)، الغاء حد عرفی هم جزاف است. بعد یک نکته‌ای می‌فرماید: «و ليس الحدس مأخوذاً في الجزاف»؛ چه کسی گفته حدس در معنای جزاف مأخوذ است، «و ليس الحدس مأخوذاً في الجزاف حتى لا يتصور هنا، بل باقتضاء مقام التطبيق جزافاً يذكر الحدس حيث لا منشأ له إلا الحدس»^[3]؛ در یک مصداقش مسئله حدس وجود دارد و آن هم در مسئله تطبیق است. این کلام محقق اصفهانی را با آنچه مرحوم امام فرمودند را دقت کنید و ادامه بحث را ذکر خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ رَجُلٍ طَعَامًا عَدْلًا بِكَيْلٍ مَعْلُومٍ. وَ أَنَّ صَاحِبَهُ قَالَ لِلْمُشْتَرِي: ابْتَغْ مِنِّي مِنْ هَذَا الْعَدْلِ الْآخَرَ بِغَيْرِ كَيْلٍ. فَإِنَّ فِيهِ مِثْلَ مَا فِي الْآخَرِ الَّذِي ابْتَعْتَ. قَالَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِكَيْلٍ. وَ قَالَ وَ مَا كَانَ مِنْ طَعَامٍ سَمِيتَ فِيهِ كَيْلًا. فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ مُجَازَفَةً. هَذَا مِمَّا يُكْرَهُ مِنْ بَيْعِ الطَّعَامِ.» وسائل الشيعة، ج 17، ص 342، ح 22707-2.

[2] □ «و الأظهر فيه أن ما سَمِيتَ و ذكرت فيه كَيْلاً معيّناً عند المقابلة، لا يجوز بيعه جزافاً؛ بمعنى أن المقابلة إذا وقعت على كيل، ثم أردت تعيين صبرة مثلاً منطبقة على الكيل حدساً و جزافاً لم يصلح، و هذا غير كون المكيل لا يصلح بيعه جزافاً. لكن يمكن على هذا الفرض أيضاً، الاستدلال به على المقصود؛ بأن يقال إن المتفاهم عرفاً منه، أن ما هو تمام الموضوع في البطلان و عدم الصلوح، هو الجزاف، من غير دخالة للمقابلة السابقة، و لا لتطبيق الصبرة على الكيل، فالسبب التام بنظر العرف هو البيع جزافاً. نعم، يقع الكلام في نكته ذكر تسمية الكيل، و هي تظهر بملاحظة صدرها؛ من فرض السائل الاشتراء بكيل معلوم، ثم أراد ابتياع سائر المتاع بلا كيل؛ باحتمال كون العدل الآخر مثله، فقلوه (عليه السلام) هذا لمسبقيته بقول السائل، لا لخصوصية اخرى. و أما عدم الاتكال على قول البائع في المقام؛ فلأن إخباره بحسب النوع في مثله يكون عن حدس و تخمين؛ فإن الكيل و التعيين الدقيق في الأطعمة و غيرها، إنما هو عند البيع؛ إذ لا داعي لصاحبها في تحمّل مشقة ذلك قبل عرض المبيع على المشتري، مع أن الغالب عدم الاتكال على قوله. فقلوه: «إن فيه مثل ما في الآخر» ليس إخباراً عن أنه كاله، بل هو إخبار بالتساوي حدساً، و هو غير مسموع. مضافاً إلى أن الظاهر من الكبرى التي في ذيلها، أنها منطبقة على المورد، فيستكشف منها أن المورد كان من الجزاف، لا من الاتكال على قول البائع في تعيين الكيل، فإنه ليس من الجزاف.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 3، ص: 356-355.

[3] □ «أما الإجمال فلاجل أن قوله (عليه السلام) (و ما كان من طعام سميت فيه كيلاً .. إلخ) يحتمل معنيين. أحدهما: ما كان من طعام يقال إنّه مكيل، و الخطاب إلى الراوي بقوله سميت فيه كيلاً. بما هو من أهل العرف و العادة. أي ما كان من طعام يسمى عندك بأنه مكيل. بما أنت من أهل العرف. ثانيهما: ما كان من طعام تذكر فيه كيلاً خاصاً. بما انك مشتري له. فعلى الأول يكون دليلاً للمسألة، و أن المكيل لا يصح بيعه مجازفة بل بالكيل. و على الثاني يخرج عن محل البحث، فإن معناه أن اشتراء ما ذكر فيه

كيل خاص و حد مخصوص لا بد فيه من تعيين ذلك بالكيل، لا اشتراء منّ من طعام بالمجازفة، أمّا أن أصل الكيل لازم- و ليس يصح بيع الطعام المشاهد بلا كيل- فلا دلالة له عليه، و الغرض وقوع اشتراء منّ من الطعام على المشاهد بعنوان أنّه منّ من الطعام، لا اشتراء منّ من الطعام كلياً ثم الوفاء بالطعام المشاهد بعنوان أنّه منّ، فإنّه ليس من شراء المكيل بلا كيل، بل من أداء الدين و لو بأقل منه وفاء مع الرضا به، و لا يخفى أنّ ظاهر قوله (عليه السّلام) (سميت فيه كيلاً) هو الثاني دون الأول، فإنّه يحتاج إلى عناية زائدة. مضافاً إلى أنّ ظاهر قوله (من طعام سميت فيه كيلاً) تنويع الطعام إلى نوعين، و هو بالإضافة إلى تقديره بمقدار خاص و عدمه واضح، و أمّا بالإضافة إلى كونه في العادة مكيلاً و غير مكيل فلا، إذ الطعام بحسب العادة لا يكون إلّا مكيلاً، و الظاهر من الطعام غير الزرع، فلا يقال إنّ منه ما هو مكيل و ما هو غير مكيل، حيث إنّ الزرع يجوز بيعه من دون مراعاة الكيل و الوزن. نعم يمكن أن يقال: إنّ توصيف الطعام بالمكيل ليس لتنويعه، بل للإشارة إلى علة الحكم، و أنّه لا يجوز بلا كيل، حيث إنّّه مكيل، و لعله (قدّس سرّه) أشار إليه بالأمر بالتأمل. و أمّا اشتمال الرواية على خلاف المشهور- من حيث عدم تصديق البائع في اخباره بأنّ في العدل الغير المكال ما في العدل المكال- فأحسن ما أجيب عنه ما في الجواهر من أنّ المسلّم من لزوم التصديق ما إذا أخبر البائع عن الكيل، لا أنّه بمقدار المكال حدسا- كما هو مورد الرواية. و أمّا ما في المتن من حملها على ما إذا باعه العدل الآخر- سواء زاد أو نقص عن العدل المكال- فخلاف الظاهر من قوله (فإنّ فيه مثل ما في الآخر الذي ابتعت) فتدبر. نعم يمكن الاستدلال بذيل الرواية و أنّه لا يصلح بيعه مجازفة، فإنّ ظاهره إعطاء الضابط و أنّ اعتبار الكيل و الوزن لئلا يكون جزافاً، فإذا كان بيع- ما لم يكله بعنوان مقدار خاص- مجازفة فبيع ما لم يعين له حداً أصلاً أولى بأن يكون مجازفة. إلّا أن يقال: إنّ الجزاف تطبيق ما له حد خاص على شيء بدون ما يشخصه من آلات تعيين ذلك الحد خارجاً بمجرد الحدس و البناء على أنّه ذلك الحد، و أمّا ما لا حد له بحسب القرار المعاملي، بل بيع هذا الجنس المشاهد بكذا، فليس فيه تطبيق على أمر مفروض التقدير حتى يكون جزافاً، كما يشهد له التأمل في معنى الجزاف. و يمكن دفعه: بأنّ الطعام حيث كان مكيلاً في العرف عند إيقاع المعاملة عليه فالغاء حده المبني عليه عند العرف جزاف، كما أنّ إلغاء حده في مقام تطبيق ما له حد عند المتبايعين جزاف، و ليس الحدس مأخوذاً في الجزاف حتى لا يتصور هنا، بل باقتضاء مقام التطبيق جزافاً يذكر الحدس حيث لا منشأ له إلّا الحدس، فتدبره جيداً.»

حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط- الحديثه)، ج3، ص: 315-313.